لا آمن ووه ب ک ل لن بن وتج ن ان فاطم ه بو لطا

۱۲۸۵ ۱۲۵۹

صورت مخارج حق الثبت سعدیه ۵۱

حق ثبت | سعدیه | حق الوکاله

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب المثنوی وهو اصول اصول اصول الدین فی کشف اسرار الوصول والیقین وهو فقه الله الاکبر وشرع الله الازهر وبرهان الله الاظهر مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یشرق اشراقا انور من الاصباح وهو جنان الجنان ذو العیون والاغصان فیها عین تسمی عند ابناء هذا السبیل سلسبیلا وعند اصحاب الکرامات والمقامات خیر مقاما واحسن مقیلا الابرار منه یاکلون ویشربون والاحرار فیه یفرحون ویطربون وهو کنیل مصر شراب للصابرین ودم وحسرة علی ال فرعون والکافرین کما قال الله تعالی یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وانه شفاء الصدور وجلاء الاحزان وکشاف القران وسعة الارزاق وتطییب الاخلاق بایدی سفرة کرام بررة یمنعون بان لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والله یرصده فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین وله القاب اخر لقبه الله تعالی واقتصرنا علی هذا القلیل والقلیل یدل علی الکثیر والجرعة تدل علی الغدیر والحفنة تدل علی البیدر الکبیر یقول العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله محمد بن محمد بن الحسین البلخی تقبل الله تعالی منه اجتهدت فی تطویل المنظوم المثنوی المعنوی المشتمل علی الغرایب والنوادر وغرر المقالات ودرر الدلالات وطریقة الزهاد وحدیقة العباد قصیرة المبانی کثیرة المعانی لاستدعاء سیدی وسندی ومعتمدی ومکان الروح من جسدی وذخیرة یومی وغدی وهو الشیخ قدوة العارفین امام الهدی والیقین مغیث الوری امین القلوب والنهی ودیعة الله تعالی بین خلیقته وصفوته فی بریته ووصایاه لنبیه وخبایاه عند صفیه مفتاح خزاین العرش امین کنوز الفرش ابو الفضایل حسام الحق والدین حسین بن محمد بن حسن المعروف بابن اخی الترک

الترک ابو یزید الوقت جنید الزمان صدیق ابن صدیق بن صدیق رضی الله عنه وعنهم الارموی الاصل المنتسب الی الشیخ المکرم بما قال امسیت کردیا واصبحت عربیا قدس الله تعالی روحه وارواح اخلافه واسلافه فنعم السلف ونعم الخلف وله نسب القت الشمس علیه رداها وحسب ارخت النجوم لدیه اضواءها لم یزل فناؤهم قبلة الاقبال یتوجه الیها ابناء الولاة وکعبة الامال یطوف بها وفود العفاة ولا زال کذلک ما طلع نجم وذر شارق لیکون معتصما لاولی البصائر الربانیین الروحانیین السماییین العرشیین النوریین السکت النظار الغیب الحضار الملوک تحت الاطمار اشراف القبایل اصحاب الفضایل انوار الدلایل امین یا رب العالمین وهذا دعاء لا یرد فانه دعاء الاصناف البریة شامل والحمد لله وحده وصلی الله علی سیدنا محمد واله وعترته وحسبنا الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه الاسرار القدسیة والانوار الزجاجیة والالمحات الخفیة والالهامات الجلیة والاشارات الغریبة والعبارات العجیبة وهی غرر بحر العین ودرر بحر الغیب لحضرت مولانا قطب عرش الخلافة شمس سماء الرحمة والرافة عظیم الشان عالی المکان قبلة العارفین کعبة الطایفین مکة علوم الدینیة مدینة المعارف اللدنیة وارداد ذریة الحقایق فارد الذریة الدقایق نوری الجوهر قدسی العنصر لطیف الحس صدوق الحدس النور الباهر والحق الظاهر والسر الطاهر والعقل المشخص والروح المخصص ناسج دروع الجلالة ناسخ فروع الضلالة سفیر بوادی القلوب خفیر بوادی الغیوب حامی اساطین الموحدین ماحی اساطیر الملحدین مفسر سر الحوامیم مشرح رموز ما فی الم عنایة الله علی الجمهور الداعی الی معالی الامور الذی افرده الله سبحانه وتعالی بمحاسن الالطاف والشیم ووحده ببدایع العلوم والحکم واصطفاه وشهره فی العالم بین العرب والعجم معشوق الاولین والاخرین سلطان العارفین وارث حقایق کمل المرسلین سیدنا ومولانا جلال الحق والدین محمد بن محمد بن الحسین البکری البلخی الرومی عظم الله تعالی ذکره وقدس سره وقدسنا بسره وایدنا بنوره

امین رب

العالمین

ع

از چه رو دیگر نمی‌گویی سخن
بهر چه بستی در علم لدن
گفت نطقم چون شتر زین پس بخفت
نیست کس با محرم تا حرف گفت
همچو اشتر ناطقه اینجا بخفت
او بگوید من دهان بستم ز گفت
باقی این گفته آید بی‌زبان
در دل آنکس که دارد زنده جان
در جهان جان کنم جولان همی
بگذرم زین تن در آیم در یمی
چونکه جان در خاک و نم زنده بود
در جهان جان ببین تا چون شود
زین نمی کو همچو جانست اندرآ
دریم جانان که تا یابی بقا
تا ترا آنی برد کو بوده است
جسم بگذر خاکیم بیهوده است
پس ز جان کن وصل جانان را طلب
بی لب و بی کام میگو نام رب
تخمهای عمر را در شوره خاک
می بکاری تا شوی آخر هلاک
هیچ می‌باید ترا ای مرد کار
تا دهی گلزار و گیری خار را
عمر معدود و شمرده چون دمی
در ره حق گرد آن نامنتهی
هین تجارت کن درین بازار تو
صدهزاران گل ببار از خار تو
خود شمار آنجا بود کاخر بود
بیشمار است آن طرف کان بر بود
در تن همچون سبو هستی چو آب
گفت‌وگو و صلح و جنگت چون حباب
یا چو کفی بر سر آب روان
تا شود سر درون پیدا برون
تا که بشری بینی و یا تربیت آن
میشود ظاهر به پیر و جوان
جان او در مرتبه چونست و چیست
مؤمنست اینکه کافر یا ولیست
کاسبی کن بهمد تا خوش شود
رنگ و بوی طعم خوب از وی دود
بی‌یقینی میرسد در ابلهی
بر زبادی همچو ایمان تهی
رنج او هر لحظه بدتر میشود
هر دمی او زشت و ابتر میشود
هین ازان که کار تو آنجا رسد
هر دمی غفلت ترا واپس برد
پای همت بر فلک و بر ماه نه
سر برآر ای جوان ان درگاه نه
آب جان را ریز اندر بحر جان
تا شوی دریای بیحد و کران
شکر این نامه بعنوانی رسید
کم نشد نقد و با خوانی رسید

حصه شهزادگان نا مدرسه
ماند ناگفته درین شرحی بسر سیم
هست باقی شرح این لیکن درون
بسته شد دیگر نمی‌آید برون
وقت رحلت آمد و جستن ز جو
کل شیء هالک الا وجهه
گفت کو آخر رسید عمر هم
مژده آمد وقت آن کز تن رهیم
زانکه این عالم ز نم زندست و خوش
از نمی تن یافت زان خوبست و کش
یم چو شهرست و چو دروازه است نم
نم چو قطره دان ولی اندازه یم
چونکه نم از بحر جانست ای ظریف
پس ز راه جان طلب کن این شریف
جزو هر خاکی کجا گستاخ کرد
موج بحر جان بسوی جانان کرد
تا رهی از حبس این فانی جهان
در جهان جان نمانی جاودان
اینچنین عمر عزیز بی‌بها
بی عوض ضایع کنی هر دم چرا
عمر کان شد صرف در دنیا نماند
خرم آنکس حق بسوی خویش خواند
بیشمار و بیحد و بیعد شود
عمر ده روزه که در طاعت رود
از یکی دانه که کاری صدهزار
دانه برگیری ز فضل کردگار
سوی کل خود در آی جزو جدا
از خودی بگذر گریز اندر خدا
چون حبابست این نقوش و این صور
بر سر آب روان ای نامور
از تف و از کف و از بوی قدر
مینماید خوار دینها در تنور
همچنین از فعل و قول مردمان
میشود پیدا که چه سانست جان
آب را اندر سبوی بیم مدار
تا نگردد آب شیرین ناگوار
گفت احمد هر که در دوزخش نکبت
هست معنون و گرفتار نکبت
دردمی پس میرود از نیش صف
میشود صافیش در دی چو کف
سوی دوزخ میرود زان در تباه
بیعذاب بحر در نار عذاب
رو بسوی اصل خود همچون خلیل
بگذر از استاره و چرخ نبیل
این خودی را خرج کن اندر خدا
تا نمانی همچو ابلیسی جدا
نقطه کوته کن که رفتم در حجاب
هین خمش والله اعلم بالصواب
نردبان آسمانست این کلام
هر که ازین بر رود آید به بام

نه بیام

نه به بام چرخ کان اخضر بود
بل به بامی کز فلک برتر بود
بام گردون را ازو آید نوا
گردشش باشد همیشه زان هوا